

گفت‌وگوی گاردین با گونتر گراس

در برابر هفده سالگی

◄ ترجمه: نگار ولیزادگان

گونتر گراس با مایا جگی نویسنده روزنامه انگلیسی گاردین صحبت می‌کند: «شاید به وقتش، کشور شما به جنایت‌های دوران مستعمراتی‌اش بیندیشد. هیچ کشوری حق ندارد انگشتش را تنها به طرف آلمان نشانه رود. هر کس باید کثیف‌کاری خودش را تمیز کند»

در پاسخ به این پرسش که آیا باید به گونه‌ای دیگر با این مساله روبه‌رو می‌شد، گراس می‌گوید: «باید خاطراتم را زودتر می‌نوشتم. این طوری که الان هست انگار دارم اعتراف می‌کنم و این اعترافات پر از مقایسه‌های غلط است. من داوطلب عضویت در اس‌اس نشده بودم بلکه همانند هزاران نوجوان همسن و سالم، به خدمت فراخوانده شدم. یک نوجوان ۱۷ساله بودم که نمی‌دانستم اس‌اس یک واحد چنانیکار است. تصور می‌کردم واحدی عالی‌رتبه است.» برای گراس، باورهای بی‌چون و چرایی نوجوانی‌اش، از خدمتش در اس‌اس قابل توجه‌تر است. باورهایی که مسوولیت‌شان را می‌پذیرد و زندگی‌اش را در داستان، شعر، نمایشنامه، مقالات و خاطرات صرف آن کرده است. «من به نسلی تعلق داشتم که در دوران سوسیالیسم ملی رشد کرد، کور و گمراه شده بود، و به خودش اجازه داده بود که گمراه شود. بعد از سال ۱۹۴۵ که بسیاری از مردم نادم از گذشته، به نهضت مقاومت آلمان روی می‌آوردند، من تا آخرین لحظه مخالفت کردم و مثل یک احمق به پیروزی نهایی معتقد بودم. وقتی آلمان‌ها اعلان شکست کردند، داغان شده بودم. هیچ وقت این را پنهان نکردم. هر کاری که پس از آن زمان انجام دادم، فراستی است که در سال‌های پس از جنگ به دست آورده‌ام.

گرچه «سوایی گراس» موجب حمله به اخلاقی‌گرایی او شد، او هرگز قیای «وجدان آلمان» را نبوشید: «یک فرد نمی‌تواند وجدان یک کشور باشد. این احمقانه است.» در مقابل اتهام زاریکاری برای مورد حمله قرار دادن سوابق جنگی دیگران می‌گوید: «وقتی کورت جرج کیسینجر را برای نامزدی پست صدراعظمی‌اش مورد انتقاد قرار دادم، در مورد مردی حرف می‌زدم که در دوران نازی، مقامی بلندپایه در بخش تبلیغات داشت. او پچای ۱۷ساله نبود»

به عنوان فردی که یک عمر سوسیالیست دموکرات بوده («قدشان می‌کنم اما هنوز طرف‌شان هستم»)، گراس این هیاهوها را دارای انگیزه‌ای سیاسی می‌داند. «این جنجال‌ها قرار بود بدن مرا ببندد. حربه‌شان کارساز نبود. هنوز هم حرف‌هایم را می‌زنم.»

به این جنجال‌ها، در نمایشگاهی در خانه گونتر گراس، موزه لوپک پرداخته شده است. در این نمایشگاه آثار چاپی، آبرنگی و مجسمه‌ای قرن پانزدهم توسط این برنده جایزه نوبل نگهداری می‌شود. گراس این هیاهوها را دارای انگیزه‌ای سیاسی می‌داند. «این جنجال‌ها قرار بود بدن مرا ببندد. حربه‌شان کارساز نبود. هنوز هم حرف‌هایم را می‌زنم.»

به این جنجال‌ها، در نمایشگاهی در خانه گونتر گراس، موزه لوپک پرداخته شده است. در این نمایشگاه آثار چاپی، آبرنگی و مجسمه‌ای قرن پانزدهم توسط این برنده جایزه نوبل نگهداری می‌شود. گراس این هیاهوها را دارای انگیزه‌ای سیاسی می‌داند. «این جنجال‌ها قرار بود بدن مرا ببندد. حربه‌شان کارساز نبود. هنوز هم حرف‌هایم را می‌زنم.»

به این جنجال‌ها، در نمایشگاهی در خانه گونتر گراس، موزه لوپک پرداخته شده است. در این نمایشگاه آثار چاپی، آبرنگی و مجسمه‌ای قرن پانزدهم توسط این برنده جایزه نوبل نگهداری می‌شود. گراس این هیاهوها را دارای انگیزه‌ای سیاسی می‌داند. «این جنجال‌ها قرار بود بدن مرا ببندد. حربه‌شان کارساز نبود. هنوز هم حرف‌هایم را می‌زنم.»

نظرش راجع به سوال ترس از مرگ این است: «نه، هر بهاری که می‌رسد مرا شگفت‌زده می‌کند. در سن و سال من، هر سال یک هدیه است.»

جلد دوم کتاب داستانی خاطرات گراس با نام جعبه، هفته آینده توسط نشر هارویل سکر و با ترجمه انگلیسی کریشنا وینستون چاپ خواهد شد. این کتاب بخشی از سه‌گانه‌ای است که اتمام آن هفت سال طول کشید. قسمت سوم آن با نام گفتار برادران گریم که خاطرات را با داستان فرهنگنامه برادران گریم ترکیب کرده است، در ماه آگوست در آلمان به بازار آمد.

گراس می‌گوید پوست کردن پیاز، سال‌های نوجوانی و جوانی او- در انتشار طبل حلبی در سن ۲۳سالگی- را دربرمی‌گیرد، در حالی که جعبه «بخش خانوادگی است؛ اینکه فرزندانم چگونه با پدری که همیشه سرش توی داستان غوطه‌ور بود، سروکار داشتند»

هر جلد، «حالتی خاطرات‌گونه» ولی «فرمی داستانی» دارد. او نام فرزندان‌ش را در کتاب‌ها تغییر داد. فرزندان‌ی که «از چهار زن قدرتمند» دارد.

چهار تا از ازدواج اولش، دو دختر از دو زنی که بین ازدواج‌هایش با آنها زندگی کرد، و دو پسرخوانده با اوته. گراس حالا ۱۷ نوه دارد. «همیشه بچه‌ها دور و برم بودند. هیچ وقت سرصداهایشان برایم مزاحمت ایجاد نکردند.» با خنده می‌گوید زن با بیشتر مزاحم کارش بوده‌اند تا بچه‌ها، اما برای ۳۰ سال با «زنی مستقل زندگی کرده‌ام که این شکل از تنهایی که به آن نیاز دارم را می‌پذیرد و در واقع اگر دیگر ننویسم خوش نمی‌آید.»

«جعبه» یک دوربین آگفتاست با متعلقات جادویی، که از تلاطم‌های جنگ سالم مانده و نه‌تنها خاطرات را ثبت کرده بلکه آنچه خواهد آمد را نیز دربر می‌گیرد. همانند طبل حلبی اسکار کوچکاندام، این جعبه استعاره از هنر اوست. گراس آن را به عنوان داستان خیالی می‌بیند. «داستانی خیالی که برای کودکان توضیح می‌دهد داستان چگونه در ذهن من درست می‌شود. ذهن‌های ما ترتیب ندارند. گذشته، حال و آینده در فکر و روایای ما درهم ترکیب می‌شوند. برای یک نویسنده هم همین طور است.» کودکان‌شان خیالی می‌بینند. «داستانی چگونه او باید بعدها روی مسائلی کار کند که قبلاً به عنوان «پسری شلوارک‌پوش» تجربه کرده بود. او احساس می‌کند «آرام آرام، هدفمند و در روز روشن»، نیازی تازه به غریب کردن خرده‌های آنچه در گذشته اتفاق افتاده دارد؛ چرا که نسلی که آن عصر «راحل نهایی» هنوز قابل تفسیر نیست. گراس متولد ۱۹۲۷ است. از خوش‌اقبالی، در زمانی به دنیا آمده که سبست به مشارکت در جنایت‌های نازی نمی‌رسید. «اینکه بخشی از این جنایت‌ها نبوده‌ام، از شایستگی‌ام نیست.» والدینش مغازه‌ای خواربارفروشی داشتند، و در دوران رکود اقتصادی، مادرش وظیفه وصول طلب را به او واگذار کرده بود. مادرش همچنین او را در سننگ‌کاری

نگاه

در استودیویش در جنگل‌های بلندورف، حوالی شهر لوپک در کناره‌های بالتیک، گونتر گراس جنجال‌هایی را که بر سر کتاب داستانی خاطراتش به نام پوست کردن پیاز به پا شد، به خاطر می‌آورد. چهار سال پیش، در این کتاب عنوان کرد در نوجوانی و در ماه‌های پایانی جنگ جهانی دوم، برای خدمت در نیروهای اس‌اس احضار شده بود. با عنوان این مطلب، در نیم‌قرن حرفه پر از جار و جنجالش، جرقه بزرگ‌ترین جنجال را زد. «دیگر به آن عادت کرده‌ام. کار من گاهی -حداقل در آلمان- باعث رنجش گروه‌ها می‌شود. همیشه این سوال در برابرم قرار می‌گیرد که آیا باید پوستم را کلفت کنم و به روی خودم نیاورم، یا بگذارم زخمی شوم؟ قبول کرده‌ام که زخم بردارم، چرا که اگر پوستم کلفت شود، چیزهای دیگری هم هستند که دیگر احساس نمی‌کنم.» طبل حلبی (۱۹۵۹)، نخستین رمانش که به رمانی پرپروش بدل شد، از سوی برخی متهم به پورتروگرافی کفرگویانه و در کشورهای دیکتاتوری، از بلوک شرقی گرفته تا اسپانیا، ممنوع اعلام شد. رمان دیگرش «خیلی دور» توسط منتقدان مورد حمله قرار گرفت و این حملات، تنها به دلیل انتقادهای او در مورد به هم پیوستن دوباره آلمان غربی و شرقی نبود. ماجرای دوره خدمت او در اس‌اس در سال ۲۰۰۶ در نشریات آلمان به عنوان خبری بهت‌آور بروز کرد، گرچه او می‌گوید «بعداً معلوم شد که خود من در دهه ۶۰ راجع به آن حرف زده بودم. در آن

سال پنجم ■ شماره ۱۱۳۱ ■ چهارشنبه ۱۷ آذر ۱۳۸۹

ادبیات جهان

ادبیات جهان

زمان کسی در مورد این موضوع هیجان‌زده نشده بود.» آن زمان، دوره‌ای بود که در میانه «معجزه اقتصادی» آلمان، به گذشته پشت می‌شد و فراموشی این دوران، مورد تهاجم گراس و نویسندگانی دیگر نظیر هاینریش بل، هانس ماگنوس انزنسبرگر و مارتین والسر قرار می‌گرفت، تا اینکه آرا با محاکمه‌های آشوتیش و تظاهرات دانشجویی سال ۱۹۶۸ تغییر جهت داد. گراس در کتاب پوست کردن پیاز می‌نویسد با این حال برای چندین دهه نخواست است به عضویت در ارتش اس‌اس اعتراف کند. او همیشه اعلام داشته که عضو ارتش جوانان هیتلر بوده، و در سن ۱۵سالگی داوطلب حضور در لشکر زیردریایی و سپس رد صلاحیت شده، و در ۱۶سالگی تپوچی تانک شده و پیش از زخمی شدنش هرگز یک توپ هم شلیک نکرده. با این حال، به عنوان فردی از «تسل بچه مدرسه‌ای‌ها» که بار جنایاتی را بر دوش داشته که تنها پس از اسارت توسط امریکایی‌ها به آنها واقف شده، می‌نویسد: «چیزی را که با غرور ابلهانه جوانی پذیرفته بودم، پس از جنگ، از روی احساس شرمی دائم، می‌خواستم پنهان کنم.» اینکه ۶۰ سال طول کشید تا گراس عضویتش در اس‌اس را در اثرش بیان کند، می‌تواند دشواری این کار را بنماید. همان‌طور که در این کتاب می‌گوید، با گذشته هرگز نمی‌توان کنار آمد، اما همواره در جدالی همیشگی با وظیفه‌شناسی و گناهی که تنها در رویاها آرام می‌گیرد، باز می‌گردد.



پاسخ بمباران‌های آلمان‌ها بمباران‌های انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها، نظیر بمباران درسدن بود. البته این از گناه مارشال هریس 'کم نمی‌کند'.

گراس با لایحه پیشنهادی فدراسیون تبعیدیان آلمان برای ایجاد موزه یادبود مخالفت کرد. «چون به طور یکجانبه از دیدگاه آلمانی بود. تبعید از نسل‌کشی ارمنیان در ترکیه شروع شد. آلمانی‌ها آن را به بونه عمل گذاشتند و برندگان جنگ آن را تکرار کردند. امسال در استانبول گفتم برای ما آلمانی‌ها هم، درک جنایت‌های دشوار بود. ترکیه به زمان نیاز دارد، اما نمی‌تواند از روبه‌رو شدن با حقایق بگریزد.»

برخی از جوانان آلمانی از گراس به خاطر وسواسش نسبت به گذشته کشور انتقاد می‌کنند، اما او درسی که از این گذشته می‌توان گرفت را به طور گسترده‌تری تعمیم می‌دهد. گراس می‌نویسد: «پیروزی، بلاهت می‌آورد. طعنه‌امیز است که آلمانی‌ها با شکست در جنگ، این فرصت را داشتند و در واقع مجبور بودند به گذشته بیندیشند. وضع در نظر او خلاقیت جنگ، این گونه نبود. شاید به وقتش، کشور شما به جنایت‌های دوران مستعمراتی‌اش بیندیشد. هیچ کشوری حق ندارد انگشتش را تنها به طرف آلمان نشانه رود. هر کس باید کثیف‌کاری خودش را تمیز کند».

در نظر او اخلاقیات غرب اعتباری ندارد. «چطور می‌خواهیم جلوی دیگر کشورها را برای توسعه سلاح‌های هسته‌ای بگیریم، در حالی که هنوز بمباران هسته‌ای ناکازاکی و هیروشیما توسط امریکا، به عنوان جنایت جنگی شناخته نشده است؟ دادگاه نورنبرگ، به درستی، جنایتکاران جنگی را متهم کرد. اما به همین منوال، دولت بوش و چنی باید در برابر محکمه جنایت‌های جنگی قرار گیرند. این اتفاق هرگز نخواهد افتاد، در نتیجه دادگاه نورنبرگ نیز به نمایشی بیش تقلیل نمی‌یابد؛ نمایشی که بهانه‌ای به دست راستی‌های افراطی می‌دهد.» بااین حال در نظر گراس خطرناک‌تر از احزاب نئونازی «سیاستمداران احزاب گراس تصور کرد پدر و مادرش را در حادثه کشتی مسافری ویلهلم گوستلف از دست داده است. کشتی‌ای که در ژانویه سال ۱۹۴۵، مسافران‌ش، پناهندگانی در حال فرار از ارتش سرخ بودند و توسط یک زیردریایی شوروی غرق شد. این ماجرا، موضوع داستان‌ش با نام گام خرچنگی(۲۰۲۰) شد. «به این فاجعه اسفبار که طی آن ۱۰ هزار نفر، با اکثریت زنان و کودکان تلف شدند، برای اولین بار در طبل حلبی اشاره کردم. اما خیلی طول کشید تا آن را در قالب داستان بگنجانم.» خوانندگان را متهم کرد.

گراس مذهبی است، اما تنها وقتی که به فضای آزاد و کاغذ و خودکار مربوط می‌شود. به جنگ تاریک اشاره می‌کند: «جنگل همیشه شگفت‌زده‌ام می‌کند. باعث می‌شود متوجه شوم که قوه تخیل طبیعی، بسیار وسیع‌تر از ماچ من است. هنوز چیزهایی هست که باید بیاموزم.»

پی‌نوشت:..... ۱- مارشال نیروی هوایی امریکا معروف به هریس بمبافکن، که مسوولیت بمباران شهرهای آلمان در جنگ جهانی دوم را بر عهده داشت.

ادبیات جهان

مالیخولیای گونتر گراس

ایستایی در پیشرفت



۱- اگر مجاز باشیم از تعبیری به اسم مالیخولیای گونتر گراس استفاده کنیم، این روحیه یا رویکرد بیش از هر چیز ناشی از مواجهه نامگذاری در مقابل مفاهیم پیش‌ساخته ذهنی است. تلاش گونتر گراس در فرآیند نوشتن، تمایل به نامگذاری و پرهیز از معناها، مفاهیم و تفسیرهایی است که در نظر وی کوشش نویسنده را موفق و پایدار جلوه می‌دهد. اما اگر قرار باشد به جای توصیف و تفسیر به نامگذاری دوباره جهان دست نزنیم، در مقام نویسنده چنین اقدامی ناگزیر به مالیخولیای انجامد.

۲- آنچه از زندگی محوشده یا از سؤذه‌های انسان دریغ داشته‌اند یا در سیر کار نویسنده باید نامگذاری شود و بدون هیچ ارجاعی دهان به دهان بچرخد تا مگر محقق شود. مالیخولیایی شدن، در زمره وظایف سیاسی نویسنده است. «صدا زدن» و «فرا خواندن» مبنای شکل‌گیری نوشته ادبی است و به زعم گونتر گراس چیزی را باید صدا زد که در فقدان آن به سر می‌بریم.

حتی از این بیشتر ادبیات فراخوان برای احضار موجودات معدوم‌شده یا معدومات نه هنوز موجود است. هیچ کس از قبل نویسنده نیست. اراده و برنامه‌ریزی در شکل‌گیری ادبیات نقش مهمی ایفا نمی‌کند. نوعی همزمانی میان نامیدن و نامیده شدن اتفاق می‌افتد و نویسنده با نامیدن نام‌نابذیر یا بی‌نام خودش را نیز نامگذاری می‌کند. ناگفته پیداست چنین خط مشی‌ای خود به خود رابطه‌های خلاقانه و

چه بسا دردناکی با جهان پیرامون برقرار می‌کند که بهترین نام برای آن مالیخولیاست.

۳- در سال ۱۹۷۲ از گونتر گراس نویسنده و نقاش درخواست می‌شود به مناسبت بزرگداشت آلبرشت دورر سخنرانی کند. او نقاشی مالیخولیای شماره ۱ را انتخاب می‌کند و جالب اینجاست که عنوان مقاله را «ایستایی در پیشرفت» می‌نامد. متن سخنرانی او شروع عجیبی دارد. مطالبی درهم و پراکنده از پرتاب آپولو ۱۱، فرود انسان بر ماه، جنن صمدین سالگرد تولد لنین، مبارزات انتخاباتی، رشد صنعت گردشگری و وضعیت زنان کارگر ارائه می‌دهد. بعد نظم و انسجام بیشتری به سخنانش می‌دهد و به صراحت دریافتی دیگرگونه از مالیخولیای دورر را در دوران تولید مبتنی بر مصرف مطرح می‌کند. از چشم گراس مالیخولیای هنگامی سر بر می‌کند که جهانی مضمحل و پوسیده از یک طرف و ایده‌ها و آمال محقق‌نشده تاریخی از طرف دیگر سؤزه انسانی را در متنگه قرار بدهد. گراس می‌گوید چنین وضعیتی اگر برای دورر حالتی استثنایی بوده ایکن به صورت موضوعی کلیشه‌ای و کیچ درآمده. همگان با جهانی بیش از پیش کهنه و از مد افتاده و در عین حال پرتلهاب‌تر از هر لحظه در پی برآمدن جهانی بهتر و رضایت‌بخش‌تر هستند. اما مالیخولیا نه پدیده‌ای فردی است نه اجتماعی بلکه عین سیاست است. از این رو همگان دچار مالیخولیایی نمی‌شوند و کسی هم به صورت فردی خود را مالیخولیایی نمی‌شناساند.

۴- آلبرشت دورر برخی از کاروورهای خود را به نیت ارابه به طبیب طراحی می‌کرده. او به جای مراجعه به پزشک معاینه شدن و تشخیص علائم مرض، نقاشی پرتره از خودش تهیه می‌کرده و حالات روحی و جسمی خود را در اجزای صورت و قیافه قرار می‌داده و از این طریق مراجعه، معاینه و تشخیص را درهم ادغام می‌کرده. نتیجه همه این فرآیند از قبل معلوم بوده؛ مالیخولیا. نوعی فساد در گردش خون، ناامیدی و شوریدگی تومان. اتاقی نامنظم، ملو از اشیای نمادین و اشکال هندسی، حیوانی کرکرده در گوشه‌ای از اتاق، دورنمایی از آفتاب پرتلاویی که نورش تمام عالم را درنوریده به جز آن اتاق پرت افتاده. غرض از این رفتار، صورت‌بندی خلاقانه‌ای از ایستایی در پیشرفت است؛ تن زدن از پذیرش وضعیت فعلی و در عین حال دست نکشیدن از شور اتوپی.

۵- ادبیات و در مفهومی وسیع‌تر هنر، زمانی حقیقتا شکل می‌گیرد که خواستن از خواسته فراتر برود و این در نظر گراس یعنی صدا زدن موجودات و اشیایی که نیست؛ چیزهایی که از وجود داشتن منع شده‌اند یا به عبارتی رسا‌تر، حرف زدن به جای آدم‌هایی که نمی‌نویسند، نیستند تا بنویسند، نمی‌توانند بنویسند، نمی‌گذارند تا بنویسند. نفس همان صدا زدن، ضرورت وجودی آنها می‌شود. چنین عملی، کافی نیست و البته ادبیات به تنهایی ضمانتی برای رهایی و رستگاری فراهم نمی‌کند. به همین دلیل گونتر گراس برخلاف هاینریش بل از طرح بی‌واسطه و صریح سیاست و مسائل سیاسی در ادبیات پرهیز می‌کند.



گرمای خورشید

گرامیداشت ساراماگو در گوادالاخارا

اینها:
مطرحات ساراماگو و گرامیداشت او در مراسمی که چند شب پیش در نمایشگاه بین‌المللی کتاب گوادالاخارای مکزیک برپا شد، با توجه نویسندهان و خوانندگان روبه‌رو شد. به گزارش افه، گیلار دل ریو بیوه ژوزه ساراماگو نویسنده پرتغالی و برنده جایزه ادبی نوبل در سال ۱۹۹۸، در نمایشگاه بین‌المللی کتاب گوادالاخارا از تاثیر ساراماگو و آثارش بر نویسندگان و خوانندگان سخن گفت. در این مراسم که جمعی از نویسندگان و شعرای امریکای لاتین حضور داشتند با فرستادن پیام یان نویسنده فقید را گرمای داشتند. «خوان خلمن» شاعر مشهور آرژانتینی که سابقه دوستی طولانی مدت با این نویسنده داشت، درگذشت او را «فقدانی عظیم» نامید. او گفت: «گاهی اوقات با او صحبت می‌کنم. انگار او اینجا حضور دارد.» خلمن که جایزه سروانتس ۲۰۰۷ را به عنوان معتبرترین جایزه ادبی اسپانیایی‌زبان در کارنامه‌اش دارد، در این سخنران درباره این صحبت کرد که چگونه ساراماگو نامه‌ای خطاب به خوان ماریا سانگوئینی رئیس جمهور اروگوئه نوشت تا برای یافتن نوه خلمن که توسط عمال دوره دیکتاتوری آرژانتین روده شده و در محل نامشخصی بزرگ می‌شد، مداخله کند. نامه ساراماگو برای کمک به خلمن منجر به جنبشی شد که ۱۰۰ هزار امضا از ۱۲۲ کشور جمع کرد و خلمن سرانجام توانست پس از دو دهه نوه‌اش را ببیند. خلمن همچنین درباره این صحبت کرد که چگونه در آخرین حضور عمومی‌اش، ساراماگو که گمان می‌کرد خلمن نمی‌تواند در این مراسم حاضر شود، برایش یک فیلم ویدئویی اینترنتی فرستاده بود. او گفت ساراماگو در سه سال آخر عمرش سه کتاب نوشت و عشق او در ادبیات حتی در زمانی که تحت درمان بود هم کاشف نیافت. او احساس می‌کرد که حتماً باید با کیبورد کار کند تا بهتر شود. در این گردهمایی بر مبنای میراث ناتمام این نویسنده، که رمانی درباره کارگران کارخانه تسلیحات‌سازی است، که به کارشان چنان نگاه می‌کنند که ویرانگر زندگی‌ها نیست، یک شعر خوانده شد. دل ریو بیوه نویسنده فقید هم گفت خاکستر ساراماگو در چند ماه آینده بر فراز بنیاد او در لیسبون و در برابر رود تاگوس قرار خواهد گرفت. این مراسم تجلیل با روخوانی آثار ساراماگو ادامه یافت و لورا سوتزیرو از کمپلیا، آنجلس ماسترا و ایگناسیو دایلازا از مکزیک و سرجیو رامیز از نیکاراگوئه از جمله نویسندگانی بودند که به روخوانی آثار ساراماگو پرداختند با این حال بسیاری از نویسندگان دیگر نیز با نوشتن جملاتی یاد او را گرمای داشته و بسا وی وداع کردند یا از اهمیت کارهای او سخن گفتند. پیام ماسترا تا کوتاه اما تاثیرگذار بود. او گفت «چرا ساراماگو خوانی؟ برای حمایت از خواندن و حمایت از نده بودن، چون صدای آثار او مثل دریاست.» فرناندو میروسلز مکزیکي که نسخه کوری را اقتباس کرد و به صحنه آورد نیز در مراسم تقدیر از ساراماگو حضور داشت.